جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

باوشمال حکیم برحق توفیق ستائے مطلق سعدن فوائد لا انتہا مخزن جواہر گران بہا رسالہ لاثانی بیان در

غایۃ الاحسان فی حفظ صحۃ الانسان

بتصحیح و تحشیہ فاضل نحریر طبیب عدیم النظیر مولوی حکیم ابو السعود محمد ... صاحب ... الصدور

در مطبع انوار محمدی واقع لکھنؤ باہتمام محمد سمیع زیور طبع و لطافت

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله العزیز الحکیم الذی لیس کمثله شئ وهو العلی العظیم نحمده علی
ما خلق الانسان فی احسن الصور الجسمانیة ورزقه المخ المعدل للروح
الحیوانی الصالح للافعال النفسانیة وعلمه ما لم یعلم بالتعقل والاحساس
وجعل باطن الدماغ وظاهره محل الحواس ونصلی علی حبیبه الذی هدایته
شفاء الاسقام وعنایته علاج الآلام نبینا ابی القاسم محمد المصطفی
خیر البریة الملیین بنسخة حکمته البالغة للقلوب القسیة وعلی آله الاطهار الانام
واصحابه حکماء الکرام اما بعد بنده شرمنده عزیز حمید خادم الاطباء محمد عبد الحمید
کشمیری محتد لکهنوی مولد تجاوز الله عن سیاته وکتب فی الزبر
حسناته ابن اعظم الاطباء عظام واکرم حکماء کرام بحر فیض جزیل

حکیم محمد اسمعیل ادام الله ظله و علاه بن عمدهٔ علمای عاملین و زبدهٔ حکمای
کاملین مرکز دائرهٔ تحقیق معدن جواهر تدقیق مقبول بارگاه عالیجاه علام الغیوب
حاج الحرمین المحترمین مولوی حکیم محمد یعقوب تغمده الله بسجال الغفران و
اسکنه فرادیس الجنان بر آرای صفا ضیای اطبای حق پسند و حکمای
(فرادیس جمع جنت که بمعنی بهشت ست ۱۲ غیاث)
پایه بلند عرضه میدهد که یک سوال باین نص مقال چه فرمایند اطبای
اولی الابصار و ماهران فن طب که جوهر دماغ حساس ست یا نه بحواله
کتب طبیه رقم فرمایند بذیل بجواب حکیم ابوسعید محمد عبد المجید خان از اطبای
دهلویه محمودة الاخلاق که جوهر دماغ غیر حساس بالذات ست علی الاتفاق
بغرض تصویب جواب همدست بعض طلاب بخدمت سراپا حکمت وحید
الحذاق فرید الآفاق افضل اطبای عصر اکمل حکمای دهر استادی و
ملاذی عمدتی حکیم محمد عبد العزیز لکهنوی لا زالت شموس افاضته طالعة
و انوار ارشاداته ساطعة رسیده منظور نظر تنقید اثر نگردید لهذا تصویب نساختند
و جواب باصواب جداگانه نگاشتند من بعد قطعهٔ سوال با جواب سابق
و حال بملاحظه حکیم والاشان مرزا مظفر حسین خان لکهنوی در آمده نتیجهٔ
دیگر بر آورده که مرزا صاحب بجرح جواب لاحق و تعدیل تحریر سابق پرداختند

و آنرا به برادرزادهٔ خودشان میرزا عابد حسین خان نسبت ساختند و

به نفس نفیس تحت این جواب الظاهر ان هذا الجواب صحیح بلا ارتیاب

دستخط فرمودند و پایین آن مهر خود ثبت نمودند سپس آن جواب

بنظر این خادم الطلاب گذشته مطبوع طبع نحیف نگشته و بعضی احباب

صادقین و طلبای فائقین از تلامذهٔ جناب برادرم و استاذ اکرم استدعا

نمودند که دست را با قلم آشنا نمایم و در وادی تحقیق حق حقیق قبول

در آرای حکمای فحول در آیم و عذری را اجابت نه فرمودند و لب بالحاح انجاح

گشودند ناچار به غرض اظهار حق صریح و دفع جرح جریح از فضل علیم عزیز حکیم

این رساله موسومه به **غایة الاستحسان فی صحیح تشریح الانسان** ترتیب

و دادم و بر اصول اربعه فصول بنا اش نهادم و ما توفیقی الا بالله و لا اعتمد و

لا نستعین الا ایاه **فصل اول** در اثبات اختلاف بدانکه در احساس

جوهر دماغ دو مذهب اند یکی مذهب اطبای متاخرین مثل اکثر شراح

قانون که بعدم حس جوهر دماغ قائل شده اند و شیخ رئیس اگرچه در

قانون تصریح بعدم حس جوهر دماغ نکرده چنانچه تصریح بعدم حس

عظام فرموده حیث قال فی تشریح الاسنان و لیس لشیء من العظام

حس القبة الا الاسنان فان جالینوس قال بل التجربة یشهد ان امّا حسّ

مگر شرّاح قانون تصریح بعدم حس مخ کرده اند و بجانب شیخ رح نسبت نموده ام

لاکن از کلام شیخ رئیس حساسیت و عدم حساسیت جوهر دماغ بصراحت ظاهر

نمیگردد فاضل جیلانی در ذیل قول شیخ قد یکون فی جوهر الدماغ نفسه میطراز د

قد عرفت ان جوهر الدماغ غیر حسّاس آه و بمقامی دیگر گفته الدماغ ان اخذ

بمعنی المخ فهو غیر حسّاس آه و قرشی گفته قد علمت ان جوهر الدماغ غیر حسّاس

و ملا نفیس کرمانی تصریح بعدم حس جوهر دماغ در شرح الاسباب والعلامات

و شرح موجز القانون در تعریف صداع کرده و کذا غیره من الاطباء المتاخرین و من شاء

التفصیل فلیرجع الی المطولات و هم مذهب اطبای متقدمین مثل جالینوس

و تابعین او که قائل بحساسیت مخ شده اند ای بالذات چنانچه حکیم لاثانی

فاضل جیلانی در شرح معالجات قانون فرموده امّا اللّین فقد قال

جالینوس انّ السبب فیه لیحیین تشکله و استحالته بالتخیلات فان اللین

اسهل قبولاً للاستحالات فانه لما جعل لیقبل جمیع ما یؤدی الیه الحواس

اجمع و تخیل الصور المحسوسة و تصور المعانی المعقولة احتاج ان یکون

لیّناً لیسهل انفعاله و انشئ اللین اسرع استحالة من الصلب آه و تخیل

ف
اقوال اطبای متأخرین

ف
اقوال اطبای متقدمین
و تابعین ایشان

صور محسوسه و تصور معانی معقوله العینیه ادراک ست پس از کلام جالینوس
ظاهر شد که دماغ مدرک ست باز فرموده فهذا ما یقوله جالینوس و اقول
خلق لینا لیسهله تشکله باشکال مختلفة و اما فی التصورات و قبول الاشباح
والخیالات فلا بل انما جعل لینا لیکون دسما آه پس ازین کلام منکشف شد
که نزد شیخ رئیس ثابت ست که جالینوس بحس جوهر دماغ قائل است و
اعترض علیه بعض الناظرین و سیجیٔ دفعه فی الفصل الثانی انشاء الله
العزیز فانتظره و صاحب زبدة الطب گفته اما جوهره فلین دسم و
مزاجه بارد رطب و منفعة قوامه هی ان ینطبع اثر المحسوس فیه بالسهولة
فیدرکه بسرعة و ازین ظاهر ست که جوهر دماغ حساس ست و صاحب
تنقیح الاسقام در تشریح دماغ گفته و مخه دسم لزج و انما جعل لینا لیدرک
المحسوسات بسرعة آه و ازین ثابت است که مخ مدرک ست
باز گفته و انما جعل رطبا لمعان الا یجف بکثرة الحرکات اذ الحرکة تجفف
لیکون سهل الانفعال فیسهل انطباعه بما یتأدی الیه من الاشباح الحسیة
والتخیلیة و یسهل تصور المعانی المعقولة و ذلک لان الرطب سهل الانفعال
آه ازین کلام هم حساسیت جوهر دماغ اظهر ست و سمرقندی

در فروق الامراض گفته یا الفرق بین الصداع الکائن لذکا حس الدماغ وبین
الکائن لضعفه اما اشتراک هذین ففی الوجع وفی المحل واما افتراقهما ففی السبب
والدلیل اما فی السبب فظاهر واما فی الدلیل فهو ان الکائن لذکاء الحس
یتبعه صفاء الحواس ولطافتها وصدور الافعال عن الدماغ وعدم ما یدل
علی آفته بها واما الکائن لضعفه فیتبعه کدورة الحواس ووجود دلائل توجب
الضعف ... من الناس من انکر احساس الدماغ وبتقدیر صحته یصح حمل الفرق
فی ذلک ... ان بود ... دی ست باعلی هذا که جوهر دماغ حساس ست خلافاً
جالینوس ... یافته وحکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب وعلامات
تعریف صداع گفته قوله اذا احس لها الخ هذا الدلیل صحیح علی مذهب ...
... علی مذهب جالینوس فلابد من دلیل آخر واعترف بحدوث الالم فی
العظم وجوهر الدماغ آه این عبارت نص ست بر اختلاف فی شدن این مسئله
وتکلم فیه بعض الناظرین وسیجیٔ جوابه فی الفصل الثانی انشاء الله الوحید و
فاضل آملی در شرح کلیات قانون در تعلیم خامس گفته ان الاعضاء اما
ان لا یکون لها حس وحرکة کالعظم واللحم الغیر الحساس او یکون وهذه اما
ان یکون لها حس فقط او حرکة فقط او حس وحرکة معاً اما ماله حس فهو علی

نوعین احدهما ما یکون له حس باطن و الآخر ماله حس ظاهر و الاول لا یحتاج
فی قبوله للحس الی عصب وهو الدماغ آه ازین عبارت اظهر ست که در جوهر
دماغ حس ست باز گفته در بحث قوی فاما القوی النفسانیة فهی التی مسکنها و
معدنها الدماغ واجناس هذه القوی ثلثة منها قوی تفعل بها الدماغ بالفعلة بنفسه
ومنها قوی تفعل بها الدماغ بالفعلة بتوسط الاعصاب آه واگر گفته شود که ازین
کلام حساسیت بالذات جوهر دماغ به ثبوت نمی رسد زیرا که [illegible]
قوی میشوند نه بالذات گوییم حس بالذات آنرا گویند که بواسطه قوی
[illegible] دیگر خارجی چنانچه اعصاب حس که جمهور اطبا آنرا احساس بالذات
گویند اگرچه حس آن بواسطه قوهٔ حساسه است و جوهر دماغ نیز از همین قبیل
ست پس اعتراض وارد نخواهد شد و سیاتی تفصیله فی الفصل الآتی
ان شاء الله تعالی و حکیم اسد علی ابن حکیم درویش محمد در حاشیهٔ شرح اسباب
و علامات گفته قوله اذ لا حس لها هذا الدلیل صحیح علی مذهب الشیخ
و اما علی مذهب جالینوس فلا بد من دلیل آخر و اعترف بحدوث
الالم فی العظم و جوهر الدماغ و در تذکرهٔ ابن حنبل ست و اما رطوبته فلیمد الاعصاب
بالجوهر اللدن الرطب فان الاعصاب انما یصل الیها غذاؤها من الدماغ

ولیسہل ایضا بسبب رطوبتہ تشکلہ بالتخیلات فان اللین اسہل قبولاً

للاستحالات آہ وصاحب اکمل الصناعہ در تشریح گفتہ والدماغ جسم

ابیض عدیم الدم لین شبیہ بالعصب اللین الا انہ ارطب منہ وجعل

کذلک لما یحتاج الیہ فی الدماغ من سرعۃ التغیر والاستحالۃ الی طبعۃ الاشیاء

المحسوسۃ وعلامہ در شرح کلیات قانون فرمودہ والمسیحی قال ان الذی

بیّن لنا ان جمیع الاعضاء لا یخلو عن حس وحرکۃ ذاتیتین وانکانت مختلفۃ

فی ذلک وازین ہویدا شد کہ مسیحی نیز در حساسیت جوہر دماغ تابع

جالینوس ست زیرا کہ جمیع اعضا گفتہ ومخ ہم منجملہ اعضا ست واگر گفتہ شود

جوہر دماغ کہ عبارت از مخ ست عضو نیست چنانکہ از کلام قرشی ظاہر ست

پس چگونہ از کلام مسیحی حساسیت جوہر دماغ منکشف گردید گوییم اوّلاً

اینکہ کلام قرشی را افاضل جیلانی رد ساختہ جائیکہ نگاشتہ قال القرشی

ان مادون القحف منہ ما ہو عضو کالحجب ومنہ ما ہو رطوبۃ کالمخ ومنہ ما ہو

بعد کفضاء البطون وقال ان المخ لیس بعضو وہو ضعیف لان الرطوبات

البدنیۃ علی ماسلف فی الکتاب الاول امّا اولی وہی الاخلاط الاربعۃ وامّا

ثانیۃ ولیس المخ فیہا قطعاً آہ وثانیاً اینکہ مذہب اطباے متقدمین ہمین ست

که مخ من‌جملهٔ اعضا ست و بنابران قرشی نیز در موجز مخ را من‌جملهٔ اعضا شمرده حیث

قال وابردها العظم ثم الغضروف ثم الرباط ثم العصب ثم النخاع ثم الدماغ
پس عدم عد مخ من جملهٔ اعضا خلاف رای جمهور اطبای متقدمین محققین ست
و مسیحی تابع اطبای متقدمین ست نه قرشی و اگر گفته شود که در موجز مراد قرشی
از دماغ داخل قحف ست که عبارت از مجموع غشائین و اعصاب و شرائین
و مخ و غیرها ست تا که مناقض کلام وی که در شرح قانون ست نه بود گویم
بر تقدیر تسلیم انمعنی کلام آینده موجز صحیح نخواهد شد زیرا که صاحب موجز در کلام
آینده دماغ را من‌جمله ارطب اعضا شمار کرده است و دماغ بمعنی اعم اگرچه
ابرد ست لاکن ارطب نیست علاوه ازین سوای مخ فراج جملهٔ اجزای
دماغیه را علیحده ذکر کرده ست پس اگر معنی اعم مرادش بود تکرار شی لازم
آید و نیز برا و لازم می‌شود که فراج مخ را جداگانه ذکر نماید و قرشی چونکه در موجز
حسب اتباع اطبای محققین مخ را من‌جملهٔ اعضا ذکر کرده لان الحق احق بالاتباع
و در شرح قانون موافق زعم خود بیان ساخته لهذا تناقض در کلامش
نخواهد بود ثم قال المسیحی وهذا الدعوی مبنیة علی ست مقدمات یوافقنا الاطباء
علی صحتها احدها ان القوة الحیوانیة ساریة فی جمیع الاعضاء اذ لو کان لبعضها

اين قول ناقص … قرشی … الدماغ … المعانی … الاخرفات والتخان … الكلنوری … ۱۲

خاليا عنها لكان ذلك البعض ميتًا ولو كان كذلك يعرض له من الفساد
ويعرض ما يعرض للعضو الميت وثانيها ان نفوذ القوة الحساسة والمحركة
الى الاعضاء من الدماغ في الاعصاب على سبيل المدد وثالثها ان القوة
النفسانية تفاض على الروح الحيواني عند حصوله في الدماغ ورابعها انه حيث
كان القوة فهناك الفعل وحيث هناك الفعل فهناك القوة وخامسها
انه حيث كان القوة الحاسة فهناك القوة المحركة وبيان هذه المقدمات
سيأتي وسادسها ان قبول الاعضاء اللطيفة والحارة لقوة الحس
والحركة اشد من قبول الاعضاء الكثيفة والباردة ولاجل هذا صار حس اللحم
اقوى من حس العصب بدليل ان وجع اللحم ضرباني ووجع العصب خدري
واذا عرفت هذا فنقول القوة الحيوانية سارية في جميع الاعضاء بالمقدمة الاولى
وحيث كانت القوة الحيوانية فهناك قوة الحس والحركة لانها معدة لها
لكن بشرط ارتفاع الموانع وحصول الشرائط اما الاول فكما في العضو المفلوج
فان فيه القوة الحيوانية بالمقدمة الاولى وليس فيه القوة النفسانية بدليل
عدم فعلها فيه بالمقدمة الرابعة وذلك بسبب السدة الحاصلة في العصب
الآتي اليه واما الثاني فلان القلب فيه القوة الحيوانية وليس فيه القوة

النفسانية لان فيضان هذه القوة على الروح الحيوانى مشروط بوروده الى

الدماغ بالمقدمة الثالثة وعند هذا القول الاعضاء التى ذكرها الاطباء انها

لاحس لها كالعظم والرباط واللحم الغير الحساس ليس فيها مانع عن قبول الحس

لانا نفرض الكلام فيها عند كونها صحيحة وليست هى كالقلب حتى يحتاج

الى عضو آخر هو شرط فى صدور القوة النفسانية عن الروح الحيوانى واذ

ثبت ان فيها الحس فيكون فيها الحركة بالمقدمة الخامسة غير انه فيها

ضعف لكثافة جرمها وبرودة مزاجها بالمقدمة السادسة وكون الرباط نابتا

من عضو عديم الحس لا يوجب عدم حسه وحركته على ما قالوا والا لزم ان يكون

الاعصاب كذلك لانها نابتة من شئ ليس له حس وحركة وهو الدماغ

على مذهبهم آه وخلاصه آخر عبارت مسیحی این ست که رباطات اگرچه

وهی هذه وكون الرباط نابتا من عضو الخ

از شئ عدیم الحس والحرکة نابت شده اند مگر فی نفسه حساس اند وگرنه

لازم آید که اعصاب راهم بالذات حس نه بود زیرا که از شئ عدیم الحس

والحرکة که آن بنا بر مذهب شما دماغ ست نابت شده اند پس ظاهر

گردید که نزد مسیحی جوهر دماغ حساس بالذات ست زیرا که عدم حساسیت

دماغ را بلفظ علی مذهبهم مقید کرده یعنی جوهر دماغ بنا بر مذهب اطبای دیگر

غیر حساس ست فثبت اختلاف المسئلة من هذا الکلام والعجب من اطباء
الانام لم یتدبروا فی هذا المقام و علامه اگرچه دراین کلام مسیحی توهمات
نموده هست الا مخالف مقصود نیستند زیرا که مقصود همین ست که عدم حساسیت
جوهر دماغ متفق علیه جمهور اطبا نیست و از کلام مسیحی واضح میگردد که نزد
او جوهر دماغ بلکه جمله اعضا حساس بالذات اند اگرچه این بزعم علامه محقق
نیست و صاحب خلاصة التشریح گفته نرمی را جهة آنست که محسوسات را
زود و ادراک کند و چون قواے محسوسه در بطون دماغ ست اثر ها زود قرار
گیرد و این جهة منقول از جالینوس ست و شیخ بوعلی جهة دیگر گفته آه و
صاحب اغراض الطبیب الطبیه در تشریح دماغ گفته منفعت سردی او
آنست که از ادراک محسوسات و از قوت تذکر و تفکر گرم نشود و منفعت
نرمی آنکه محسوسات و مدرکات را زود دریابد آه و حکیم محمد حسین مرشدآبادی
در معالجات جمع الجوامع در تشریح دماغ گفته دیگر آنکه آسان گردد بر تصور
معانی معقوله و ادراک آن بسرعت و در تعریف صداع گفته و صداع
گاه اصلی میباشد که در نفس جوهر دماغ یا در اعضاے مذکوره تمامی و یا در
بعض آنها باشد آه و ازین کلام بالتصریح واضح ست که جوهر دماغ

حساس ست زیرا که عروض صداع در نفس جوهر دماغ بغیر ادراک آن
ممکن نیست و در خلاصة الحکمت بیان نموده وجه آنکه مخ که جوهر دماغ باشد
بسیار نرم و ذکی الحس در حالت تزید جوهر آه و بمقامی دیگر نوشته فائده
بودن محجب آن دو آنست که چون آن عضو بسیار شریف و شدید الحس الذکا
است باندک حرکتی و صدمه آه و محمد اکبر ارزانی در مفرح القلوب در
تشریح دماغ بیان ساخته فائده در نفع حیلولت غشا میان دماغ و قحف
بدانکه دماغ بغایت نرم و ذکی الحس آه علاوه ازین نقول دیگر دلائل
هم بر بالذات حساس بودن جوهر دماغ قائم اند اول اینکه باتفاق جمهور
اطبا و حکما در دماغ ظهور افعال حس و حرکة می شود و آن دال بر حساسیت
دماغ ست زیرا که هر جا که ظهور حس میشود حس ضرور خواهد بود و انکاره
مکابرة شیخ رئیس در کلیات قانون در مبحث قوی فرموده فیری ان
مبدء جمیع هذه القوی القلب الا ان لظهور افعالها الاولیة هی المبادی
المذکور ای قلب و دماغ و کبد و مراد درینجا از افعال اولیه حس و حرکة
و تغذیه و غیرها ست نه ثوانی مثل بصر و سمع و غیرهما و سیاتی تفصیله
فی الفصل الثالث انشاء الله العزیز دوم اینکه سقاقلوس و غانغرایا

در جوہر دماغ عارض میشوند و سقاقلوس بطلان حس و غانغرایا نقصان
حس را میگویند چنانچہ ملا سدید کازرونی در شرح موجز گفتہ قال ابن ابی
صادق العضو اذا اخذ ان یفسد بالعفونۃ التی تذہب نضارۃ لونہ و یسکن الضربان
لان الحس اذا تخدر یسمی غانغرایا فاذا استحکم ہذا العارض حتے یبطل الحس
اصلا و یموت العضو فہو سفاقلوس و ازین ظاہر می گردد کہ نقصان حس را
غانغرایا و بطلان حس را سقاقلوس میگویند باز گفتہ و یدعی الخبیثۃ و ہو
ما یعرض من اسوداد اطراف الیدین و الرجلین لدم غلیظ ینصب الیہا
فانہ اذا عفن عفن العضو و سودہ و العضو اذا فسد الفساد یسمی سقاقلوس
فلیس یمکن ان یرجع الی حالۃ الاولی لانہ میت و لہذا یجب ان نفہم
من قولہ من اصابتہ فی دماغہ العلۃ التے یقال لہا سقاقلوس ای من ابتلیہ
غانغرایا فی دماغہ حتے اشرف علی الوقوع فی سقاقلوس کما ان غانغرایا
اذا وقع فی اللحم و فی سائر الاعضاء فانہ یبرء کذلک الحال فی الدماغ الا
ان الدماغ لشرفہ لا یحتمل غانغرایا لصعوبتہ و لذلک یہلک فی ثلثۃ ایام
الاول فان جاوزہا فان العلۃ قد انحطت و قوۃ الدماغ قد نہضت لمقاومتہا
و لذلک یبرء العلیل آہ و حکیم مسعود بن محمد السنجری در رسالہ خود کہ مسمے

بحقائق اسرار الاطباست گفته غانغرایا هو اکلة لم یبطل معہا الحس
ما هو حوله و سقاقلوس هو الاکلة التی یحدث معہا بطلان الحس و سمرقندی
در فروق الامراض گفته ما الفرق بین غانغرایا و سقاقلوس اشترکا
فی الحقیقة و هو فساد العضو فیہما و فی السبب المادی و افترقا باشتداد
اثره و تمکنه من العضو و نقصه فی ذلک و من هذا ینتزع الفرق بینہما
فی الدلیل و هو ان العضو ما دام فیه حیوة و حس فهو آخذ الی ذهابہا
فهو انغانغرایا و اذا فقد الحیوة و الحس فهو سقاقلوس و صاحب بحر الجواہر
گفته سقاقلوس هو الورم الذی من شانه ان یفسد العضو من مادة ردیة
بشرط ان لا یبقی معه حس و محمد اکبر ارزانی در حدود الامراض گفته سقاقلوس
هو الورم الذی من شانه ان یفسد العضو من مادة ردیة بشرط ان لا یبقی
معه حس و معناه فی الیونانی موت العضو و بطلانه هرگاه که از اقوال
سابقه عروض سقاقلوس و غانغرایا در جوهر دماغ که عبارت ست از
ورم جوهر دماغ بشرطیکه از ان بطلان یا نقصان حس شود ثابت گردیده
پس حساسیت جوهر دماغ متحقق شد زیرا که بطلان یا نقصان حس بغیر
وجود حس ممکن نیست الغرض دلائل اختلافی شدن این مسئله در کتب

طبیه مطوله بسیار اند اندکی از بسیارے و مشتے نمونه از خروارے ترقیم کرده شد
از سعائنه آن بر اطبای انام و علمای کرام اختلافی بودن این مسئله مخفی نخواهد
و گروهی که باتفاق شدن این مسئله قائل شده اند تحکم محض ست بلا اشعار
تابی عنه الفطرة السلیمة کل الاباء و لیس الواجب علینا ان نبین ما بین
وفی شرح القانون بل یجب علینا ان نبین اختلاف کلام المتقدمین
والمتاخرین **فصل دوم** در دفع توهمات بعضے اطبای لکهنو که براد له استادی
نموده اند قوله پس استدلال این بعض مخالفین که بحبس قائل شده و
نقل قول جالینوس بزعم خود مفید این مرام دانسته و هو هذا اما اللین
فقد قال جالینوس ان السبب فیه یحین تشکله و استحالته بالمستحیلات فان
اللین اسهل قبولا للاستحالات با وجودیکه این قول موافق رضاے
شیخ هم نیست حیث قال فهذا ما یقوله و اقول خلق لینا انتهی کلام القائل
بالفاظه **اقول** هذا باطل بوجهین اول اینکه کلام شیخ از کلام شارح المنافع
منقوض ست حیث قال و لیس هذا الاستدراک من الشیخ علی جالینوس
لشئ فان الفلاسفة یتفقون علی ان القوی سواء فرض انها یتبع المزاج
فی الوجود او لا یتبعه فانها یستعمل فی تصرفاتها آلات جسمانیة دوم اینکه این

امر تحریر نه یافته که رضای شیخ هم همین ست بلکه از جواب ظاهر ست که صراحةً
رضای شیخ معلوم نمیشود و تاهم عدم رضای شیخ مخالف مقصود نیست چرا که
مطلوب این ست که جالینوس قائل بحس مخ گردیده و شیخ در معالجات
قانون باو اشاره نموده لهذا افهذا ما یقوله فرموده **قوله** مؤید قول این
بعض نیست اگر مرادش حس وی بالذات ست و اگر مراد وے
حس بالعرض ست پس باوجود عدم فهم این مرام از کلام وی ضعیف
ست چه استحالهٔ او بتخیلات بواسطهٔ روح دماغی ست نه بالذات و
ظاهر ست که مخ بالذات حساس نیست تم کلامه بالفاظه **اقول** هذا
عجیب و غیر سدید و من شان الاطباء بعید بوجهین اول اینکه تسلیم
نمی کنم که در جوهر دماغ استحاله بواسطهٔ روح ست بلکه بنا بر مذهب جالینوس
ممکن ست استحالهٔ او بتخیلات بالذات چنانچه از کلام وی ظاهر میگردد
اگرچه موافق رضای شیخ نه بود دوم اینکه اگر تسلیم کنم اورا پس هم منافی
مطلوب نیست زیرا که حس بر دو قسم ست حس بالذات و حس بالعرض
و از حس بالذات اگر مرادش این ست که عضو فی نفسه حساس بود
یعنی بواسطهٔ کدام شئ دیگر نه بود حتی که بواسطهٔ قوة و روح هم نه شود پس

باطل ست از دو وجه اوّل اینکه بدون قوة صدور فعل نمی گردد زیراکه مبدء
فعل قوة ست وحس وحرکة نیز منجملهٔ افعال ست پس بدون قوة بیچه طور
ظهورش می تواند شد چنانچه شیخ رئیس در مبحث قوی فرموده ان القوی
والافعال یعرف بعضها من بعضٍ اذ کلّ قوّةٍ مبدءُ فعلٍ وکل فعلٍ انما یصدر
عن قوةٍ فلهذا جمعناهما فی تعلیمٍ واحدٍ آه دوّم اینکه بر تقدیر تسلیم اینمعنی لازم
می آید که عضوی در بدن انسان حساس بالذات نه باشد زیراکه حس
جمله اعضاء حسّاسه بالذات بواسطهٔ قوة ست مثلاً اعصاب حس را
جمهور اطبا حسّاس بالذات گویند واوهم بواسطهٔ قوة حساس ست واین
لازم آمد که اعصاب را نیز حساس بالعرض گویند وهو خلاف ما تقرّر فی
الکتب الطبیة واگر از حس بالذات مرادش این ست که بواسطهٔ عضو
دیگر خارجی نه باشد اگرچه بواسطهٔ قوة وروح باشد مثل اعصاب وجلد
ولحم حساس که آنرا جمهور اطبا حساس بالذات گویند چراکه بواسطهٔ عضو
خارجی حس آن نیست اگرچه حس آن بواسطهٔ روح وقوة ست چنانچه
فاضل جیلانی در مبحث خدر فرموده والعصب حسه من الروح الحساس
التی ینفذ فیه آه وملا سدید کازرونی در شرح قانون بمبحث قوی

فرمودہ ان الآلات لیست ہی الفاعلة بالذات بل بعرض القوة باز بگفتہ
ان النفس لا تفعل ہذہ الافاعیل بالذات بل بواسطة القوی آہ بجاے
دیگر گفتہ ان الارواح اسباب الافعال ولکن لا بالذات بل بواسطة
القوی ایں مسلم ست لکن مفید مدعاے قائل نیست زیراکہ چنانکہ اعضاے
حساسہ بالذات بواسطۂ روح حس مے کنند ہمچنین مخ
نیز بواسطۂ روح حس می کند تنبیہ بدانکہ اعصاب آلۂ حس و حرکت براے
آن اعضا اند کہ روح نفسانی در وی نہ باشد تا کہ دران اعضا بواسطۂ آنہا
روح نفسانی نفوذ کند و عضو یکہ مصدر و مسکن روح نفسانی ست دران
ہیچ حاجت آلہ نیست بلکہ آلۃ العضو فی نفسہ آلہ روح ست چنانکہ از کلام
فاضل آملی کہ در فصل اول منقول گردیدہ پیدا و ہویدا است و حس
بالعرض آنرا گویند کہ بواسطۂ عضو دیگر خارجی باشد مثل کلیہ و ریہ و غیرہا
چہ حس آن بواسطۂ غشا ست الغرض بتوضیح تام و تلویح مالا کلام منکشف
شد کہ اعضائیکہ بواسطۂ عضو خارجی حس مے کنند آنرا احساس بالعرض
گویند و اعضائیکہ بواسطۂ قوی و روح حس می کنند آنرا احساس بالذات
گویند من الخ اذا کان و ہو المطلوب فلم یرد ما اوردہ قولہ علاوہ ازین از نیک

متشکل بودن آن بوجه نرمی آن حساس بودنش لازم نمی آید والا لازم آید که
آب هم مثلا ذی حس باشد چه او هم متشکل باشکال مختلفه می شود اقول
هذا باطل زیرا که مقصود جالینوس اینست که چونکه مخ صور محسوسه و معانی
معقوله را ادراک میکند لهذا لین پیدا کرده شد تا که بآسانی تصور و تخیل نماید
زیرا که لین اسهل است از رد و انفعال و اسرع است از رد و استحاله نسبت صلب چنانچه
سابقا از کلام حکیم علی جیلانی منقول شد و ازین ظاهر نمیشود که هر لین حساس است تا گفته شود
(ای در فصل اول ۱۲)
که آب هم حساس است کما فهم القائل (یعنی مرزا مظفر حسین خان ۱۲) بلکه همین ظاهر میگردد که هر حساس لین است فاحفظ
فانه یحفظک عن الاغلاط قوله ویؤیدها افاده الفاضل القرشی فی شرح قول جالینوس
اللین متشکله آه وهذا یجب ان یکون معه الرطوبة اذا کان التشکل واقعا فی العضو نفسه اما اذا کان
فی الروح المحویة فیه فان ذلک محال لا یلزم البتة والتشکل الواقع عند التخیل والادراک
انما هو فی الروح لا فی جرم الدماغ فلذلک لا یلزم بسبب ذلک ان یکون
رطبا والفاضل الدهلوی (ای المولوی حکیم الله ۱۲) ولم یتعرض به الشیخ لان القوی الدماغیة تستعمل
فی تصرفاتها الروح لا المخ فلابد ان یکون الروح سریع التشکل والاستحالة
بالمتخیلات والانفعال ولا یلزم من هذا ان یکون الدماغ لینا فان تولد الروح
لیس من الدماغ اقول اولا چونکه این اقوال مخالف کلام شیخ اند

حیث قال فی تشریح الدماغ وخلق رطبا لئلا یجففہ الحرکات ولیحسن التشکل
ونیز متناقض کلام قرشی اند کہ سابقاً در مزاج دماغ ذکر نمودہ والسبب
المحدث لقوام الدماغ ہو مزاجہ فان الدماغ یحتاج ان یکون کثیر الرطوبۃ
جداً بل الاولی ان یُعَدَّ فی جملۃ الرطوبات لا فی الاعضاء وزیادۃ الرطوبۃ یلزمہا
لین القوام لان کثرۃ الرطوبۃ انما یکون لزیادۃ المائیۃ والمائیۃ اذا لم یکن
جامدۃ کانت سہلۃ القبول للتشکل والانفعال وذلک مما یحتاج الیہ القوام
اللین بل لانتم لین القوام الا بہ ومرادہ ہہنا بالدماغ ہو المخ لا غیرہ آہ لہذا از
پایہ اعتنا و اعتبار ساقط اند دوم این تائید مفسر مطلوبم نیست زیراکہ تسلیم
نمی کنم موافق مذہب جالینوس کہ وقت تخیل وتصور جوہر دماغ متشکل
نمی شود کما مر سابقاً دہر کہ مدعی تشکل روح ست پس دلیلش بیان نماید
ورنہ ادعاے محض شمردہ خواہد شد ودر صورت تسلیم ہم خلاف مقصود نیست
چراکہ جملہ اعضاے حساسہ را بواسطہ روح ادراک ست کما مر تفصیلہ
فتذکر باید دانست کہ غرض ہر دو شارح ازین کلام تضعیف دلیل جالینوس
ست کہ بر لینت جوہر دماغ قائم ساختہ بدین تقریر کہ نزد او چونکہ بر وقت
تخیل وادراک جوہر دماغ بوجہ تخیل صور محسوسہ وتصور معانی معقولہ متشکل

باشکال مختلفه مے شود لہذا محتاج گردیده که لین آفریده شود تاکه بآسانی
صور محسوسه و معانی معقوله را قبول کند و همچنین نیست بلکه بر وقت ادراک
و تخیل روح متشکل میشود نه جرم دماغ پس لینت جوهر دماغ ثابت نشد و ازین هویدا
گردید که حساسیت بالذات جوهر دماغ بنا بر مذهب جالینوس نزد جمهور
شراح مسلم ست زیراکه تخیل صور محسوسه و تصور معانی معقوله العینیه ادراک ست
و هو المقصود اگرچه بزعم ایشان ضعیف باشد فلتنظر فی هذا المقام بنظر الانصاف
والتدقیق التام قوله و اما استدلال این بعض که حکیم شریف خان مرحوم
در حاشیه شرح اسباب و علامات در تعریف صداع تحریر نموده از مخترعات
وی ست در حاشیه مذکور موجود نیست و چگونه همچنین قول از وے سر زد
شده باشد اقول هذا الحکم اضحوکة عند الاطباء الکاملین و لو سکت عنه
لکان احسن عند الفضلاء الماهرین بوجوه ثلثه اول اینکه حاشیه حکیم شریف خان
مرحوم دهلوی از کتب خانه رئیس ابن رئیس ابن رئیس جناب مستطاب
معلی القاب حشمت مآب حضرت نواب آغا ابو صاحب و آغا
مهدی حسن خان صاحب ادام الله اقبالهما طلبیده معاینه نمودم دران
عبارت مذکوره صدر یافتم و هذا دلیل بیّن علی صحة النقل دوم اینکه

حکیم اسد علی بن حکیم درویش محمد حاشیۂ حکیم شریف خان را منتخب کردہ
یک حاشیہ مراسۃ تالیف نمودہ دران حاشیہ نیز عبارت مذکورہ تمامہا
موجودست چنانچہ در فصل اول منقول شدہ و آن ہم دال بر صحت نقل
ست سوم اینکہ ہر دو حاشیہ نزد من موجود اند ملاحظہ فرمایند و چونکہ حاشیۂ
ای حاشیۂ حکیم شریف خان مغفور و حکیم اسد علی مرحوم ۱۲
حکیم شریف خان صراحۃ مخالف مدعائے قائل بود و ہیچ تاویل دران
ای حکیم مظفر حسین خان ۱۲
ممکن نشد لہذا از مخترعات گفتہ تا کہ در نظر ناظرین جواب صحت قول او
شود و ہذا دلیل علی غایۃ فطانتہ و ذہانتہ **قولہ** و اما استدلال این بعض
کہ محمد اکبر ارزانی در مفرح القلوب تصریح بحس مخ نمودہ حیث قال فائدہ
در نفع جلوات غشاسیان دماغ و تحف بدانکہ دماغ بغایت نرم و ذکی الحس
ست و ہمچنین از قول محمد حسین مرشد آبادی در خلاصۃ الحکمت کہ تابع
صاحب مفرح القلوب شدہ مخدوش ست بوجوہ عدیدۃ اما اولاً پس
مخالف از ائمۂ فن مثل قرشی و جیلانی و غیرہ و خلاف مرضی شیخ کہ کنا
بعدم حس آن قائل شدہ است می شود و قدم تفصیلہ فلتذکر اقول
لیس بشیئ زیرا کہ نزد ہر دو فاضل چون قول جالینوس محقق بود تابع او
ای محمد اکبر ارزانی و محمد حسین مرشد آبادی ۱۲
گردیدند و مخالف جملہ ائمۂ فن نیست اگرچہ مخالف شراح قانون باشد
یعنی عبد القائل ۱۲

زیرا که جالینوس نیز از ائمۂ فن ست **قوله** گویا این عبارت ترجمۂ عبارت شیخ ست
که در فائدۂ توسیط حجابین فرموده و ازین عبارت حس مخ ثابت نمی شود
اقول هذا تحکم بلا دلیل چه صاحب مفرح القلوب و خلاصة الحکمت بتصریح
گفته که دماغ یعنی مخ ذکی الحس ست پس انکار آن از اولی الالباب بسیار
بعیدے نماید **قوله** اما ثالثا پس وصول آفات بسوی این عضو رئیس
سخیف باعث خلق آن عدیم الحس بهتر از حساس بودن آن ست
دون العکس **اقول** این ایراد بر کلام شیخ وارد نمی شود و اگر تسلیم
کرده آید که این خدشه بر کلام شیخ وارد می شود پس جواب گفته خواهد شد
که جوهر دماغ بسبب وصول آفات بعدم حساسیت در آنحالت لائق شدی
اگر مانع و حاجب نبودے مگر چونکه درینجا مانع موجود ست لهذا عدم حساسیت
ضرورتے ندارد یعنی چونکه مخ را حجابین صفیقین و شبکه محیط اند بدین وجه
بسوے آن آفات راه نمی یابد پس حساسیت با آن لائق ست آرے این
قول قریب ست از دلیل چهارم این بعض متکلمین (یعنی حکیم مظفر حسین خان) که بر عدم حساسیت
مخ قائم نموده است لهذا تفصیل جوابش در فصل ثالث خواهد آمد انشاء
الله تعالی **قوله** و اما رابعا عجب ست از صاحب مفرح القلوب که در

طب اکبر قائل بعدم حس مخ وعظام شده ودینجا خلاف او آورده اقول باللہ
تعالی اول اینکه طب اکبر ترجمه شرح اسباب ست پس هرکه در اصل بود
در ترجمه اش هم آورده فلا یحصل التناقض بین الکلامین چنانچه صاحب
طب اکبر در دیباچهٔ آن گفته لیکن چنانچه از کتاب فیض انتساب شرح
الاسباب والعلامات شرح اسباب وعلامات ومعالجات
مستوفی مسطور گردیده در غیر آن نیست بنا برعلیه در خاطر حقیر
بخیت که اگر آن مجموعهٔ کثیر النفع که در کمال متانت واعتبارست جهة عموم
افاده واستفاده بلسان فارسی از زبان عربی بترجم ساخته شود بترک
بعضی دلائل وزوائد اولی وانسب ست وصاحب طب اکبر در
حدود الامراض نیز گفته لما فرغت من کتاب شرح الاسباب والعلامات
عن ترجمتها اردت ان اجمع حدود الامراض دوم اینکه در طب اکبر
عدم حساسیت مخ بموجب مذهب مشهور بیان ساخته ودر مفرح القلوب
حسب تحقیق خود حساسیت مخ ذکر نموده پس درمیان هردو کلام تناقض
لازم نخواهد آمد وبهر نوع گریز از اختلافی شدن این مسئله نخواهد شد
قوله واما خاسأ پس انچه تابع ومتبوع بحس مخ قائل شده اند

یا مراد جوہر دماغ حس آن حس بالذات ست فباطل بتصریح جماہیر الاطباء
و اگر مراد حس آن بواسطۂ اغشیہ و اعصاب وغیرہ از اعضائے حساسہ
راس ست فمسلّم غیر مضرّ لنا وغیر مفید لہما **اقول** مراد ما یان از حس دماغ حس
بالذات ست لاکن این از مصرّحات جماہیر الاطبّا مخالفتے ندارد و نمی دانم کہ
قائل از جماہیر الاطبّا چہ مراد داشتہ شاید نزد وی فاضل جالینوس و مسیحی
و صاحب زبدۃ الطب و شفاء الاسقام و محقق سمرقندی و غیرہم کہ عبارات
ایشان در فصل اول منقول شد از جماہیر الاطبّا نیستند و ہو کما تری **قولہ** آنچہ این
بعض در استدلال حس دماغ عروض سقاقلوس بوی نوشتہ مفید او و مضر
منکرین حس دماغ نیست چہ آنچہ شیخ رئیس در مبحث سرسام نوشتہ از و حساس
بودن مخ لازم نمی آید آرے بر وجود سقاقلوس در جوہر دماغ می کند پس آنچہ
صاحب بحر الجواہر در معنی سقاقلوس عدم قبول حس را شرط کردہ حیث

قال ہو الورم الذی من شانہ ان یفسد العضو من مادۃ ردیۃ بشرط ان لا یبقے
معہ الحس پس بسبب فساد محل ست **اقول** ہذا التحکم بلا دلیل زیرا کہ در عبارت
مذکورہ ہیچ قرینہ بر این تاویل موجود نیست کہ حملش بدین محمل نمودہ آید و تائیدی
از کلام شیخ آوردہ بہیچ نہج اثباتش نمے کند کما سیجی بیانہ پس چہ دلیل

وسند برین امرست که صاحب بحر الجواهر عدم قبول حس را السبب فساد
محل گفته علاوه ازین بنا بر مذهب جالینوس محل فاسد نیست زیراکه نزد
او جوهر دماغ حساس بالذات ست پس این شرط بنا بر مذهب جالینوس
صحیح نخواهد شد قوله وبرین محمل حمل کلام ابن ابی صادق ست وهو هذا الان
الحس اذا تخدر یسمی غافغرایا فاذا استحکم هذا العارض حتی یبطل الحس اصلا و
یموت العضو فهو سفاقلوس پس ازین کلام حس دماغ بالذات لازم نمی آید
آرے از فساد محل حس فساد حس اعضای آن ونیز احساس باطنی وظاهری
لازم می آید اقول هذا التحکم چه کلام ابن ابی صادق صراحةً دلالت برین دارد
که اگر حس تخدیر شود غافغرایا گویند واگر بطلان حس گردد سفاقلوس خوانند
وکدامی قرینه بر اشتراط فساد محل که قائل مرتکب آن گردیده در عبارتش موجود
نیست فهذا توجیه القول بما لا یرضی قائله قوله وسع هذا این کلام از کلام
سمرقندی مخدوش ست اقول فی نفسه مذهب سمرقندی که عروض سفاقلوس
وغافغرایا در خاص تجویف شرائین دماغ می شود مخدوش ست چنانکه
ملا سدید گازرونی در شرح موجز بدین خدشه نموده ومخالفتش از مذهب
شیخ رئیس به ثبوت رسانیده حیث قال وقال صاحب الاسباب والعلامات

ای نجیب الدین سمرقندی ۱۲

نوع آخر من هذه العلة يقال لها سقاقلوس وهو ورم يحدث فی خاص تجاویف
شرائین الدماغ وهذا القول مخالف لکلام الشیخ لان صریح قول الشیخ یدل علی
انه ورم فی نفس الدماغ قوله ومؤیدا ما قول الشیخ ست حیث قال نقول
ان العضو یعرض له الفساد والتعفن بسبب مفسد للروح الحیوانی
الذی فیه او مانع ایاه عن الوصول الیه او جامع للعفنین او مثل السموم الحارة
والباردة والمضادة بجواهرها للروح الحیوانی آه وما کان من هذا فی الابتداء
ولم یفسد معه حس ماله حس فیسمی غانغرایا الی ان قال وما کان من الاستحکام
بحیث یبطل حس ماله حس وذلک بان یفسد اللحم وما یلیه حتی العظم ابتداء
او عقیب ورم فانه یسمی سقاقلوس وقد یصیر غانغرایا سقاقلوس وکل هذا
یعرض فی اللحم وفی العظم پس این کلام شیخ منادی ست باعلی ندا که سقاقلوس
وغانغرایا مبطل ومفسد آن اعضا ست که دران حس موجود باشد لهذا
شیخ دو مثال آورده یکی فساد لحم که حس دارد دوم فساد عظم که آن حس ندارد
پس استدلال این بعض از کلام شیخ وتعریف صاحب بحر الجواهر وغیره
بیکار ست اقول این باطل ست بدو وجه اول اینکه معنی کلام شیخ نیست
چنانکه قائل فهمیده بلکه بدین گونه ست وما کان من هذا ای الفساد والتعفن

فی الابتداء ولم یفسد معه ای مع الفساد و التعفن حس ماله حس فیسمی غانغرایا

وما کان من الاستحکام بحیث یبطل حس ماله حس وذلک بان یفسد اللحم وما یلیه

من الاعصاب وغیرها حتی العظم ولفظ حتے درینمقام برائے انتہا وغایت

مکانی ست ومابعد حتے یعنے عظم داخل حکم ماقبل حتے یعنی لحم نیست چراکه

مابعد حتی از جنس ماقبل حتے نیست کما ثبت فی مقامه پس معنے کلام شیخ

این شد که فساد از لحم تا عظم در جمله اعضا گردد مگر در عظم نگردد فانه یسمی سفاقلوس

وکل هذا یعرض فی اللحم و فی العظم ای الفساد و التعفن والاصح ان یراد به سفاقلوس

وغانغرایا کما زعم القائل چراکه بر این لازم می آید که عروض فساد فی العظم را نیز

ای الحکیم مرزا مظفر حسین خان ۱۲

سفاقلوس یا غانغرایا گویند وان هذا الاختلاف ما اصطلح علیه القوم فانه یقال الفساد العظم

ریح الشوکة پس عروض سفاقلوس و غانغرایا در عظم به ثبوت نرسیده ومؤید ما قول فاضل

لاثانی حکیم علی جیلانی در شرح کلیات قانون ست الفصل السابع والعشرون

فی علاج فساد العضو وقطعه فساده لعدم فعل القوة الحیوانیة فیه وذلک

اما بان ینسد طریق وصول الروح الحیوانی الی العضو لورم او ضغطة او غیرهما

واما بان یفسد الروح بحرارة قویة محرقة او برودة مجمدة سافجة او مع مادة او

بکیفیة سمیة او بانسداد مسام یوجب خنقه وهذا الفساد ان کان فی العظم

یسمی ریح الشوک وان کان فی غیرہ یسمی سقاقلوس ومتی اخذ فی سبیل الفساد
ولم یبطل الحس بالکلیۃ یسمیہ المتاخرون غانغرایا و المتقدمون قد یطلقون
سقاقلوس اعم من الغانغرایا انتھی وفاضل قرشے در شرح ہمین قول
شیخ فرمودہ وہذا الفساد متی کان فی العظم فانہ یسمی فی عرف الطب ریح
الشوکۃ آہ باز گفتہ وکان قد استحکم وابطل حس مالہ حس وحرکۃ فانہ یسمی سقاقلوس
فغانغرایا ہی طریق الے سقاقلوس انتھے دوم بموجب مذہب جالینوس
وتابعین وے عظم غیر حساس نیست بلکہ حساس بالذات ست پس عروض
سقاقلوس در اعضای غیر حساسہ ثابت نشدہ فتفکر فیما قال وہو دال علے
ان ہذا القائل لم یتنبہ علی کیفیۃ حدوث ہذا المرض الی الآن مع صرفہ مدۃ العمر
فی مطالعۃ الکتب الطبیۃ المتداولۃ فی ہذا الزمان فصل سوم در ابطال
استدلال بعض اطباے لکھنو کہ بعدم احساس مخ قائم نمودہ قولہ اول
ای حکیم مرزا مظفر حسین خان بن مسیح الدولہ مرحوم ۱۲
آنکہ روح حیوانی دران روح نفسانی مے شود و روح حیوانی احر ست پس
ای در دماغ ۱۲
اگر برائے مخ حس بالذات بودی متاذی از حرارت او می شدی اقول
ہذا باطل بوجوہ اول اینکہ تسلیم نمے کنم کہ روح حیوانی در دماغ روح نفسانی
می شود علی مذہب جمہور الاطبا زیرا کہ اکثر اطبا قائل شدہ اند کہ مسکہ

بدماغ میرسد ازان روح نفسانی متکون مے گردد چنانچه فاضل علامه فرموده
ومنهم من قال الروح النفسانیة تتکون فی الدماغ من الدم الوارد الیه من
الکبد لانه قسط من الحیوانیة المنجذبة من القلب وصاحب اشرائی
در بحث ارواح گفته ومنهم من خالف الحکماء فیه وقال الروح النفسانی
لا ینجذب من القلب بل تتکون فی الدماغ من الدم الوارد الیه من الکبد
آه پس علی الاطلاق گفتن که روح حیوانی در دماغ رسیده روح نفسانی
می گردد محض خلاف ست دوم اینکه اگر تسلیم کنم اورا پس هم بسه وجه
باطل ست اول اینکه شبکه مفروشه زیر دماغ روح حیوانی را اعتدال
می نماید وروح حیوانی پس از اعتدال در دماغ نفوذ مے کند لهذا
مخ متنفر نمی شود چنانچه قرشی در تشریح شرایین در ذیل قول شیخ
ولهذا افترشت الشبکة تحت الدماغ فیتردد الدم الشریانی والروح
فیها وتتشبه بالمزاج الدماغی بعد النضج ثم تتخلص الی الدماغ علی
تدریج میفرماید الغرض من هذه الشبکة تعدیل الروح الصاعد الی الدماغ
وهو الروح الحیوانی معدلا عن حرارته الزائدة حتی یقارب الاعتدال
فیقرب بذلک من الاستعداد لان یصدر عنه الافعال النفسانیة دوم

اینکہ مخ ببرودة ورطوبة مزاجیۂ خود روح حیوانی را معتدل مے نماید بدین وجہ
متاذی نمی شود چنانچہ حکیم علی جیلانی در بحث اعضا گفتہ وہذا الروح الحیوانی یقوم
بالافعال کلہا الا انہ لفرط حرارتہ ولطافتہ یخاف علیہ من التحلل فی الحرکات
والانفعالات فالقسط الذی یقوم بالحس والحرکۃ یستفید من برد مزاج الدماغ
اعتدالا یلیق بہما وملا نفیس کرمانی در شرح موجز گفتہ ثم الدماغ لانہ یعدل
الروح الحیوانی حتے یصیر صالحا لصدور الافعال النفسانیۃ عنہ فانہ لو لم
یعدل لتشوشت الافعال الدماغیۃ پس ثابت گردیدہ کہ روح حیوانی در
دماغ احر نمے ماند کما ظن القائل بلکہ معتدل میگردد و شئ معتدل موذی
نمی شود لہٰذا دماغ از روح متألم نمے گردد سوم اینکہ اٰتین کہ محیط جوہر
دماغ اند از دو حال خالی نیستند یا انہا حس بالذات ست علی
ما صرح بہ الامام والقرشی والجیلانی ومن تبعہ یا حس بالذات نیست کما
صرح بہ الفاضل العلامۃ بر تقدیر اول لازم آید کہ انسان دائما متألم ماند
زیرا کہ فرض نمودم کہ دماغ غیر حساس ست و اٰتین محیطۂ دماغ حساس
بالذات اند و روح احر ست پس باید کہ مدام دماغ متاذی شود اگرچہ
بواسطۂ اٰتین بود و لیس کذلک فما ہو جوابکم فہو جوابنا و بر تقدیر ثانی

گفته خواهد شد که مخ بوجه توسط عضو غیر حساس ایذا نمی یابد چنانچه بسبب
الثقین محیطه از قحف متاذی نمی گردد قوله دوم اینکه تصاعد ابخره سوی
او دائماست پس در صورت بودن حساس بالذات متالم گشتی اقول
هذا ایضاً مخدوش چه تسلیم نمی کنم که کل ابخره مولم میشوند زیراکه ابخرهٔ عذبه
زنهار الم نمی رسانند چراکه ادراک این ابخرهٔ عذبه ادراک بالمنافی نیست
پس المی نخواهد شد بلکه ابخرهٔ حاده مولم می گردند و صعود ابخرهٔ حاده دائما
نمی باشد ابدا تا الم هم دائما نمی شود و اگر تسلیم کنم اور اپس نیز بچند وجوه
باطل است اول آنکه ابخرهٔ متصعده در دماغ معتدل می شوند پس
چگونه مولم خواهند شد چنانچه حکیم علی جیلانی در تشریح دماغ گفته
اما الدماغ فانما یفعل التعدیل بکیفیته جرمه و بالقوة التی فیه آه و همین جا بموضع
دیگر گفته و علی ان فعل الریة الترویح و فعل الدماغ التعدیل واحدهما
غیر الآخر فان الترویح یکون بدخول هواء فی القلب و خروج ابخرة
تندفع محترقة عنه و التعدیل یکون بالکسر من کیفیة مفرطة فقط آه
الدماغ فی نفسه اندفع و تعدیل ابخره ضعیف شدی و یا قوة حساسة
او از اعتدال خود شدید بودے و یا ابخره چنان ردیة الکیفیة و کثیر الکمیة

بود کہ از دماغ تعدیل و دفع آن صورت نہ بستی و معہذا اغلاط ہم بسوئے
دارند کہ در مسافتیکہ مابین معدہ و دماغ واقع ست تحلیل نشوند البتہ
ایذا ایش لازم آمدی و این امر بدوام روئے دہد بلکہ عند المرض شدہ گردد
پس تالم او نیز دائما نمے تواند شد فاحفظ و دوم اینکہ جائزست کہ دماغ ابخرہ
را من جہتہ ملائم و منافی ادراک نکند بلکہ بطریق دیگر پس متالم نخواہد شد
زیراکہ الم ادراک منافی می شود و مؤید ما کلام فاضل آیتے کہ در سیاہیہ
مرجع ست لا یقال لا یلزم من کون الالۃ محسوسۃ ان یکون منافیا
لجواز ان یکون الشئی محسوسا و لا یکون منافیا و لا ملائما آہ سوم اینکہ
جوہر دماغ حساس بالذات انداز یا فی در صورت اول تالم و تضرر دماغ بموجب
مذہب ایشان نیز دائما لازم مے آید اگرچہ بالعرض باشد زیراکہ صعود ابخرہ
بجانب عضو حساس دامی ست پس باید کہ ہیچگہ انسان از الم خالی نباشد
وہو خلاف البداہۃ فما جوابکم فہو جوابنا و در صورت ثانی خواہم گفت کہ مخ
بوجہ حیلولت عضو صفیق غیر حساس از ابخرہ متصعدہ ایذائے یابد چہ عضو
صفیق از نفوذ بخارات مانع مے آید کما مر آنفا قولہ سوم اینکہ براے او حرکت
انبساطی و انقباضی مے شود پس اگر عدم توسط غشائین با وجود حس او

بالذات بودی از احتکاک عظام متضرر گشتے اقول هذا فی غایة الرکاکة
بوجهین اول اینکه در جملهٔ کتب طبیه مصرح ست که بجوهر دماغ اثنین محیط
اند و فائدهٔ آنهین همین مسطور ست که مخ از اعضاے صلبه متضرر نه شود پس بجه
وجه عدم توسط غشائین فرض نموده مے آید و تاهم ازین مدعاے قائل
که عدم حساسیت مخ ست به پایهٔ ثبوت نمی رسد چه از برهان سوم همین قدر
مستفاد می گردد که مخ بباعث توسط غشائین از احتکاک عظام متضرر نمیشود
وبدین عدم احساسش ثابت نمی گردد بلکه حس او مفهوم می شود زیراکه
جائز ست که مخ حساس بالذات باشد مگر بسبب حیلولت غشائین تضرر
بدو راه نمی یابد دوم اینکه تضرر اعضاے متحرکه حساسه بالذات از اعضاے
صلبه مطلقا مسلم نیست ورنه مے باید که اعصاب یدین و رجلین دائما
از اعضاے صلبه مجاوره متاذی و متالم شوند زیراکه حس و حرکت آنها ذاتی
است چنانچه قرشی در تشریح اعصاب گفته ورد العصبا باعتبار ما یفیده من
القوة فان من الاعصاب ما یفیده قوة الحس فقط کاعصاب الذوق
والسمع ونحو ذلک ومنها ما یفیده قوة الحرکة فقط کاعصاب المحرک للساق
ومنها ما یفید الامرین کما فی اعصاب الیدین والرجلین ونحوهما وملاسدیه

کازرونی در شرح قانون در تشریح اعصاب فرموده ومنها ما یفید الامرین
ای من الاعصاب ۱۲
کما فی اعصاب الیدین والرجلین انتهی وهو خلاف المشاهدة پس هرچه
جواب این خواهد شد جواب قول ما خواهد گردید قوله چهارم عضو سخیف ست
وعضو سخیف قابل ولائق تر ست برای تاذی از انجه که بسوی او از اسفل
بدن می رود پس اگر با وجود سخافت وی حس بالذات بودی تضرر او نسبت
دیگر اعضا زائد شدی اقول هذا مخدوش بوجوه اول این دلیل قریب
از دلیل دوم و تردید آن سابقاً مذکور شد دوم سخافة عضو بر دو معنی اطلاق
کرده می شود یکی آنکه واسع وکثیر المسام بود دوم آنکه جرم آن رخو باشد
کما صرح به صاحب بحر الجواهر السخافة یطلق علی معنیین احدهما رخاوة
الجرم وبهذا المعنی لحوم الاناث اسخف لقلة الریاضة المحللة للرطوبة المرخیة علی
ما ذکره الشیخ وثانیهما کون الجرم کثیر المسام واسعها وبهذا المعنی لحوم الرجال
اسخف لانها لکثافتها وقلة رطوبتها لا تتسع بما ینفذ فیها بل تنبو عنه فیحدث
هناک فرج ومسام پس اگر مراد قائل معنی اول یعنی جوهر دماغ واسع
وکثیر المسام ست فباطل من وجوه ثلثة اول آنکه خلاف تصریح فاضل
لاثانی حکیم علی جیلانی ست حیث قال وایضاً لیحقق تخلخله فان الصلب

من الاعضاء انقل من اللين الرطب التخلخل اراد بهذا التخلخل السخافة

فان رطوبة العضو يلزمها سخافة جرمه ولذلک کان لحم الاناث اسخف

دوم اینکه مخ دسم لزج ست و دسم لزج کثیر المسام نمی بود وظاهر ست

که اجزای جوهر دماغ بوجه رطوبة مزاجیه خود باهم ملتصق و منطبق اند پس

کثیر المسام نخواهد شد سوم اینکه کثرة مسام مفید مرام او نیست چرا که لحم رخا

بوجه کثافة خود بنسبت لحم لسبا زائد متضرر نمی گردد اگرچه لحم آن کثیر المسام

ست واگر معنی ثانی مراد قائل ست یعنی جوهر دماغ رخو ست پس خلاف

مقصود نیست زیرا که تسلیم نمودم که جوهر دماغ رخو ست مگر بوجه حائل بودن

غشائین حقیقیین و مستدل شدن ابخرة متصعده متضرر نمی شود چنانچه آنفا

ذکر کرده شد بلی اگر این فوائد با وجود رخاوة مخ معدوم بودی البته تضرر

او نسبت اعضای دیگر زائد شدی قوله اگر گفته شود که دماغ مبدء حس

ست چنانچه شیخ هم گفته ان الدماغ مبدء الحس عند قوم مطلقا وعند قوم

لا مطلقا ومراد از دماغ درینجا مخ ست وآملی در شرح خود لفظ اعطا

نوشته یعنی ان الدماغ مبدء اعطاء قوة الحس وهر که معطی حس ست

چگونه حساس نخواهد بود گوییم لازم نمی آید از بودن عضو مبدء قوتی که آن

قوة یا فعل آن قوة یا آثار آن قوة دران عضو باشد والّا لازم بود که دماغ هم
سامع و باصر بود چرا که مبدء این هر دو قوة ست و همچنین قلب نیز سامع و
باصر باشد چرا که نزد حکما مبدء جمیع قوی ست اقول هذا الکلام باطل زیرا که
جالینوس و اکثر اطبا و فلاسفه قائل اند که مسکن قوای نفسانی و جای صدور فعل
آن دماغ ست و ارسطو و تابعین وی اعتراف نموده اند که مسکن قوی قلب ست
و جای صدور افعال آن دماغ ست پس ازینجا واضح گردیده که جمهور اطبا و
حکما متفق اند که در دماغ افعال قوة نفسانی ظاهر می شود و حس و حرکة نیز
منجمله افعال ست پس باثبات رسیده که از قوة نفسانی حس و حرکة
در دماغ ظاهر می گردد و هذا هو المطلوب باید دانست که مراد از افعال
افعال اولیه اند مثل حس و حرکة و غیره نه ثوانی مثل سمع و بصر و غیرهما پس از عدم
سامع و باصر شدن جوهر دماغ عدم حسیت آن مطلقاً لازم نمی آید نعم دماغ
باعتبار ادراک افعال اولیه حساس بالذات ست و باعتبار عدم ادراک
افعال ثانیه غیر حساس پس ادعای مطلق که هیچ غیر ذی حس ست خلاف
محض ست چنانچه علامه سدید کازرونی در شرح قانون به بحث قوی فرموده

وکثیر من الفلاسفة و عامة الاطباء اسیما اکثرهم وخصوصا جالینوس

یری ان لکل واحد من ہذہ القوی عضواً رئیساً ہو معدنہا اے مکا نہا
الذی یتولد ویحدث فیہ بتولیدہ للروح التی یقوم بہا تلک القوۃ وعند آ
وعن ذلک العضو الرئیس لیصدر افعالہا فیرون ان القوۃ النفسانیۃ مسکنہا
ومصدر افعالہا الدماغ فی ہذہ العبارۃ نظر لان کون الدماغ مسکنا
للقوی النفسانیۃ ومصدراً لافعالہا امر متفق علیہ ولا تنازع الاطباء المعلم
الاول فیہ اللہم الا ان یقال المراد بالمسکن المعدن الاول وہمین بحث
بجاے دیگر فرمودہ واما عظیم الفلاسفۃ وہو ارسطو فیری ان مبدء جمیع
ہذہ القوی ہو القلب الا ان لظہور افعالہا الاولیۃ کالحیوۃ والتغذیۃ والحس
والحرکۃ لا الثوانی کالسمع والبصر ونحوہا ہذہ المبادی المذکورۃ لان الروح
لا یستعد لصدور الافعال الحس والحرکۃ الارادیۃ والتغذیۃ الا اذا حصل
فی ہذہ الاعضاء فیکون ہذہ مبادی لصدور الافعال لا للقوی وعند الاطباء
انہا مع ذلک مبادی القوی ایضاً انتہی وقاضل آملی ہمین جا فرمودہ
فیرون ان القوۃ النفسانیۃ مسکنہا ومصدر افعالہا الدماغ والمراد بالمسکن
المعدن ویدل علیہ قولہ اولاً ان لکل قوۃ عضواً رئیساً ہو معدنہا لا ما ہو
الظاہر لان الاتفاق واقع علی ان الدماغ مسکن للقوی النفسانیۃ ؛

مصدر لافعالها و در همین مبحث بمقامی دیگر نوشته فیری ان مبدء
جمیع هذه القوی القلب الا ان لظهور افعالها الاولیة هی المبادی المذکورة
فان الروح لا یستعد لصدور افعال الحس و الحرکة و التغذیة الا اذا حصل فی
هذه الاعضاء والمراد بالافعال الاولیة الحیوة والتغذیة والحس والحرکة و
التولید بها احترازا من افعالها الثوانی کالسمع والبصر وغیرهما فان لظهورها
مبادی غیرها و فاضل جیلانی گفته و کثیر من الفلاسفة وعامة الاطباء خصوصا
جالینوس یری ان لکل واحد من القوی عضوا رئیسا هو معدنها وعنه یصدر
ای حقیقة افعالها والبواقی خوادم وجواسیس فیرون ان القوة النفسانیة مسکنها
ومصدر افعالها الدماغ و فاضل مذکور درین مقام بجای دیگر نوشته
واما عظیم الفلاسفة وهو ارسطاطالیس فیری ان مبدء جمیع هذه القوی هو القلب
الا ان لظهور افعالها الاولیة هذه المبادی المذکورة والافعال الاولیة افادة
الحیوة والحس والحرکة والتغذیة والتنمیة وتولید المثل و اگر گوئی که از کلام
شیخ الا ان افعالها لا یصدر عنها فی اول الامر کما ان الاحساس ایضا
لا یصدر عند الاطباء من الروح النفسانی الذی فی الدماغ ما لم ینفذ الی
الجلیدیة او اللسان او غیر ذلک انتهی بتصریح ظاهر میشود که صدور

وظهور افعال قوة نفسانی در دماغ صورت نمے بندد تا وقتیکه در آلات
نفوذ نکند همچون قوت باصره وذائقه که تا در جلیدیه ولسان نافذ نشود
ظهور ذوق وبصر نمے تواند شد پس ثابت شد که دماغ اگرچه مبدء قوت
ست لیکن بنفسه حساس نیست گویم بمنه وکمال کرمه که درینجا مراد از
افعال افعال ثوانیه اند نه اوّلیه یعنی دماغ مبدء افعال اولیه وثوانیه
هر دو هست مگر دروی صرف افعال اولیه ظهورے یابند اما صدور افعال
ثوانیه پس بآلات می گردد وازین تقریر بوضوح پیوسته که دماغ حساس
ست اگرچه بافعال ثوانیه نباشد والا باید که هیچ عضوی از اعضا حساس
نه بود چه کدامی عضو همچنین نیست که در وے هر دو افعال مجتمع شوند ونشاید
که عین واذن وانف ولسان همه را غیر حساس گویند هذا خلف پس
قول بعدم حساسیت جوهر دماغ علی الاطلاق هیچگونه ثابت نگشته
فتفکر فی هذا المقام فانه من مزال الاقدام فصل چهارم در تردید
ادلهٔ بعض الطبّای دهلوی قوله مخفے نماند که مذهب اطبای اولے الالباب
اے حکیم عبد المجید خان بن حکیم محمود خان دهلوی ۱۲
وحکمای ذوی الاقتدار چنان قرار داد گردیده که نزد اطبّا جوهر دماغ مبدء حس
وحرکة ست مطلقاً ونزد حکما مبدء فعل حس نه قوت آن والیه اشار الشیخ

في كليات القانون واما الدماغ فمبدء الحس عند قوم مطلقاً وعند قوم لا مطلقاً
لیکن خود حساس نیست ورنہ سامع و باصر خواہد شد وہو خلاف تصریح عامتہم
اقول ہذا خطاء فاحش دال علی قلۃ النظر فی الکتب الطبیۃ بوجہین
اول بمعنے قول شیخ نیست چنانکہ قائل بزعم خود صحیح انگاشتہ چنانچہ
فاضل آملی در شرح ہمین قول شیخ فرمودہ والشارحون عن آخرہم لما لم
یفہموا معنی قولہ مطلقاً ولا مطلقاً فسروہما بما لم یکن مراد الشیخ وہو ان مطلقاً معناہ
ان الدماغ مبدء لفعل الحس وقوتہ عند الاطباء ولا مطلقاً معناہ
انہ مبدء لفعل الحس لا لقوتہا عند الفلاسفۃ وکذا الکبد مبدء لفعل التغذیۃ و
قوتہا عند الاطباء ومبدء لفعل التغذیۃ لا لقوتہا عند الفلاسفۃ اوردوا اشکالاً
جزای لما
وہو ان الدماغ والکبد عند الفلاسفۃ مبدء لصدور الفعل فقط لا القوۃ فلم
یقع الاجماع علی انہما معطیان لغیرہما قوۃ ولا یلزم من قولہ لان الدماغ مبدء الحس والکبد مبدء
التغذیۃ الا ان یکونا مبدئین لفعلہما آہ بلکہ معنے کلام شیخ این است کما قال
الفاضل الجیلانی اما الدماغ فمبدء الحس عند قوم ای عند الاطباء وہم
اتباع جالینوس مطلقاً ای من غیر قبول الحس من القلب وعند قوم
لا مطلقاً ای بعد قبولہ من القلب وفاضل آملی گفتہ لان الدماغ مبدء

اعطاء قوۃ الحس لغیرہ عند قوم ہم الفریق الاول مطلقاً ای من غیر قبول قوۃ الحس
من القلب ولا مطلقاً عند الفریق الثانی بل بعد قبولہا من القلب آہ دوم
بر تقدیر تسلیم معنے مذکور ہم مقصود ش حاصل نمی شود زیرا کہ ازین
کلام شیخ ہمین ثابت می شود کہ دماغ قابل معطی ست و قابل معطے را
ضروری نیست کہ عدیم الحس بالذات باشد بلکہ جائز ست کہ حساس
بالذات بود چنانچہ سابقاً در فصل سوم بتفصیل تمام ذکر کردہ شد و باز
دریںجا اجمالاً بیان کردہ می شود کہ جمہور اطبا و حکما متفق شدہ اند کہ افعال
اولیہ قوۃ نفسانی مثل حس و حرکۃ وغیرہ در دماغ ظاہر و صادر می شوند
و افعال ثوانی مثل سمع و بصر وغیرہ دران ظاہر و صادر نمی شوند پس
بوجہ عدم سامعیت و بصریت دماغ عدم حساسیت آن مطلقاً لازم نمی آید
و قیاس آن براین قیاس مع الفارق ست پس ثابت گردیدہ کہ جوہر
دماغ قابل معطے و حساس بالذات ست اگرچہ باصرہ نبود و دریںجا ہرچہ قیل و قال
بود در فصول سابقہ مذکور شدہ فتذکر و احفظ قولہ و بلا نفیس کرمانی شارح
اسباب و علامات بوضاحت تمام در تعریف صداع می نگارد بقولہ ظاہر
ان المراد بہا اے باعضاء الراس ہہنا اے فی تعریف الصداع

ہذہ المذکورات ماعدا العظم وجوہر الدماغ اذ لاحس لہما والالم انما ہو الاحساس

ونظاہرست کہ تاحال کسے از ماہرین این فن قائل بحس جوہر دماغ نشدہ

تا گفتہ شود کہ جوہر دماغ حساس ست اقول ہذا الکلام عجیب غریب یضحک

علیہ اللبیب زیراکہ در فصل ول اقوال اطبای حذاق مثل جالینوس و مسیحی و صاحب

زبدۃ الطب و نجیب الدین سمرقندی و صاحب شفاء الاسقام وغیرہم نقل

کردہ شدند کہ ازان صراحۃً ظاہر می گردد کہ جوہر دماغ ذی حس بالذات

است پس قولش تاحال کسے از ماہرین فن طب قائل بحس جوہر دماغ

نشدہ تا گفتہ شود کہ جوہر دماغ حساس ست دال بر قلت نظر کتب

طبیہ ست و بسیار افسوس ست کہ باوجود ذوق و شوق تحریر جواب

استفتا تصانیف جد امجد خود را[1] ملاحظہ نسازد و بمعائنہ کتب دیگر

[1] ای حکیم محمد شریف خان مرحوم دہلوی ۱۲

چہ گفتہ آید اگر حاشیہ حکیم مرحوم کہ بر شرح اسباب ست معائنہ

کردی ہرگز چنین سخن بر زبانش نیاوردی چہ در حاشیہ مذکورہ بالتصریح

مسطور ست کہ دلیل شارح اسباب و علامات بنا بر مذہب شیخ صحیح ست

و بر مذہب جالینوس دلیل دیگر درکار ست زیراکہ جالینوس قائل

گشتہ کہ حدوث الم در عظم و جوہر دماغ مے شود کما ذکر عبارۃ الحاشیۃ

فی الفصل الاول فانظر ثمه الغرض حاشیه جد این قائل مناقض
کلام اوست و متابعت جد خود اقتضا میدارد که مختلف فیه شدن حساسیت
جوهر دماغ اقرارے نماید و تحقیق حقیق درین مسئله نزد حقیر بدین
منوال ست که اطباے متقدمین مثل جالینوس وغیره و اکثرین محققین متاخرین
همچو مسیحی و نجیب الدین سمرقندی و صاحب زبدة الطب و امثالهم
جوهر دماغ را حساس بالذات گویند بدین معنی که اشیا را بنفسه بغیر وساطت
حجب وغیرها ادراک مے کند و شیخ بو علی بن سینا رحمة الله علیه درین
باب سکوت نموده و صراحةً بر حساسیت و عدم حساسیت جوهر
دماغ هیچ حکم نفرموده پس سکوتش دال برین ست که شاید راے
وی در حساسیت جوهر دماغ مطابق آراے اطباے متقدمین ست
لان السکوت فی معرض البیان بیان ورنه لاجرم بخلاف آن تصریح
فرمودی و بعضے اطبای متاخرین مثل قرشی و جیلانی وغیرهما جوهر دماغ
را حساس بالعرض خوانند لاکن وجه وجیه عدول متاخرین از مذهب
متقدمین بنظر نامده جز اینکه قرشے در مؤلفات خود مخ را از رطوبات معدود
ساخته و چونکه عدم ادراک رطوبات مسلم بود بنابر آن جوهر دماغ

راقم بی‌سپاس گفته و ضعفش از کلام فاضل جیلانی در ما تقدم بسلک
ای عدم خ از روایات ۱۲
تحریر در آمده والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل والتمس
من الاطباء المعاصرین والحکماء الماهرین آن ینظروا فیه بعین الانصاف
لا بنظر الکد والاعتساف فانه من الاخلاق الذمیمة بشهادات الآیات
الکریمة ومن اراد الکلام فی هذا الکلام فعلیه سلوک مسلک الکرام من
حفظ لسان الاقلام عما یشین بشان الاقوام علی داب المناظرة دون
المجادلة والمکابرة وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله وصحبه اجمعین

خاتمة الکتاب

حمد و سپاس لا تعد و تحصی و شکر و ثنای بیحد و انتهی شایان شان حکیمی ست که بنای کاخ کالبد انسانی از عناصر اربعهٔ متضاده
مرکب و مشید ساخته و بطون مانع که افضل و اشرف این مرکب امتزاجی ست بحواس ظاهری و باطنی مملو و مستند ساخته و
و درود نامحدود بر طبیبی که نسخهٔ هدایتش منقی مواد فاسدهٔ کفر و ظلم و تریاق کبیر افادتش دافع سموم و سقم است و بر
اصحاب عظام که بدوای ایشان نفوس علیلهٔ خبث و ریا مصفی شد و بر آل و عترت کرام که اجتهاد شان نقاد نقود متون و صیقل
زنگ باد اما بعد اطبای محققین حق پژوه را نوید وصال باد و حکمای حاذقین انصاف پسند را مژده باد که درین
جزو زمان میمنت اقتران بافضال ایزد سبحان رسالهٔ غایة الاحسان فی حسن مخ الانسان از
تصانیف نباض فنون طبابت مزاج دان رموز حکمت در امثال خود فرید حکیم محمد عبد الوحید مد فیضه ابن فلاطون
فطرت جالینوس طبیعت یادگار سلف افتخار خلف طبیب عدیل حکیم محمد اسمعیل لکهنوی ابقاه الله القوی بتصحیح و تحشیهٔ
راقم السطور هیچمدان ابوالسعود محمد محمود سهیل که در هیچمدانی از هیچمدانان مقدم بوده ست حسن
اختتام یافته و دیدهٔ انتظار مشتاقان را مسرور گردانید

هذه صورة ما كتبه الفاضل اللبيب والفطن الاديب المولوي

الحكيم ابو السعود محمد محمود مد فيضه من ارشد تلامذة الحكيم محمد عبد العزيز

اللكنوي مادامت شموس فاضته بازغة

الحمد لكامل الصناعة الذي ابرز العالم الى فنيا في الظهور من جلباب العدم
وخصص من بينه نوع الانسان بالعقل والحواس لصالح غير متناهية وعلمه
ما لم يعلم وخلق اعضائه متنوعة متباينة في الفطرة فجعل منها حساسا وعديم
الاحساس واستودع في الدماغ ما هو اشرفها كل الحواس والصلوة
والسلام على رئيس الرسل الذي اوضح لنا طريقة شافية للمريضين المنهمكين
في علل المعاصي وعلم كليات قانونه الائمة واسس احكامه لئلا
يميل عن الصراط المستقيم كل واحد منها من الاداني والاقاصي وعلى
آله وصحبه الذين بينهم جمع الجوامع لموارد الحكم وتشييد بنية الدين القويم
باعتنائهم وتحكيمهم اما بعد فلما كانت مسئلة حس مخ الدماغ معركة
الآراء فيما بين الاطباء المحققين وتشبث ان يحول الكلام فيه مبهوتون
متحيرون فصاروا كالحيارى [illegible] [illegible] [illegible] فانكبوا على [illegible]

استكشاف تلك المرام الدقيق ۞ وغاصوا في بحار الفكر لكن لم ياتوا بما يكون بالقبول حقيق ۞ وكتبوا لاجل تحقيقه تدقيقات لم يسطروا فيها ما يروي الاوام واجروا الفتيا الى الجهات لكن لا يشفي بها الغرام ۞ وانحرفوا عن سبل السلام وسلكوا مسالك الافراط والتفريط ۞ ولم يميزوا الفرق ما بين الاطبيط والغطيط فاذا بلغ ذلك الى من هو بحر ليس له ساحل ۞ وبيده العيس اليه الراحل الراحل طالت اليه اعناق الطلاب ۞ ومالت اليه آماق ذوي الالباب ۞ شعر

لايدرك الواصف المطري خصائصه ۞ وان يك سابقاً في كل ما وصفا ۞ الحكيم الحاذق في التشخيص والمعالجات ۞ والطبيب الفائق على الامثال في الكليات والجزئيات ۞ النحرير الفهام ۞ والحبر القمقام ۞ استاذنا الحكيم محمد عبد العزيز اللكنوي ۞ لازال فيضه العلي ۞ ما دام على السماء الدلو والجدي ۞ فقصد كفحوى احكموا بالعدل فيما شجر بينهم ان يبين ما هو ثابت عند التحقيق ۞ معرضا عن طريق الاعتساف مختارا للانصاف كما هو داب ارباب التدقيق ۞ فتكلم بدرر منثورة تتوشح بها آذان البيان ۞ كانها الياقوت والمرجان لم يطمثها انس قبله ولا جان ۞ وشمر عن ساق الجد لجمعها وتنضيدها في سلك التنظيم ۞ وتوجه الى ان يرتبها باحسن ترتيب للنفع العميم ۞ الذكي المتوقد ذو الطبع السليم ۞

الفطن البارع طويل الباع صاحب الرأي المستقيم ❊ وطبيعته الوقادة حلالة للمغلقات العلمية ❊ وقريحته النقادة منقدة للدقائق الحكمية ❊ اخو استاذنا العلام فريد دهره وحيد عصره الحكيم محمد عبد الوحيد اعلى الله درجاته في اليوم الشديد ❊ فرتب رسالة شريفة وعجالة لطيفة سمّيها غاية الاستحسان في حسن منح الانسان شعر ففي كلّ لفظ منه روض من المنى ❊ وفي كلّ سطر منه عقد من الدرر ❊ فطوبى لكم يا معاشر الاطباء الكاملين ❊ وبشرى لكم يا عشائر الحكماء الحاذقين ❊ واعلموا انّ خلاصة الجوهر يثبت بعد السبك ❊ ويد الحق تصدع نقاب الشك ❊ وانه بحق اليقين ❊ فلا تكوننّ من الممترين ❊ وسبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين ❊ وانا العبد المفتقر الى الله الودود ابو السعود محمد محمود صانه سبحانه عن وساوس الشيطان المطرود ❊ ومن احقر تلامذة المولى الحافظ الحاج المشهور في الجهات بابي الحسنات محمد عبد الحي اللكنوي لا زالت بدور افاداته ساطعة ❊❊

ونحن الكاتبون فان عصينا
فهبنا للكرام الكاتبينا

هذا ما كتب العالم العامل الفاضل الكامل المولوي الحكيم محمد سعيد العظيم آبادي سلمه الله ذوي الايادي من تلامذة الحكيم محمد عبد العزيز اللكنوي فيضه العلي

الحمد لله الذي ركب جمجمة الراس حصاراً للحواس وجعل الناس بها اهل العقل والعلم والقياس وحار لب الحكماء في صنعته انه كيف خلق مخ الدماغ بين العظام فجعله حائشاً بحكمته ربنا انك على كل شيء قدير بيدك الايجاد وبيدك التقدير والصلوة والسلام على الحكيم الهادي الى الحق والداعي الى الصواب والطبيب الرفيق الواقي لامة العاصية من الآلام في يوم الحساب وعلى آله واصحابه الذين عطروا مشام الاسلام بريحان الهداية ورعوا مزاج الدين عن الاختلال حق الرعاية واما بعد فبشرى لكم ايها الاحباء ان هذه رسالة تسر الناظرين وفيها من الفوائد شرفوا من كان في الفنون الطبية من الماهرين وفيها نكتة رائقة ليس كمثله شيء عجاب ومشوق لسامعها الاذان وتائق الى نظارتها اعيان اولي الالباب الفاظها درر يتزين بها الاذان ومعانيها عطر يتعطر به مشام الاحباء وكيف لا تصف هذه الرسالة

بهذه الصفات ثم انه وقع الاختلاف فی مسئلة بین الاطباء فی بعض الجهات ٭
فرکضوا رکاب الفکر ووجهوها الی تحقیق تلک المسئلة عویصة ٭ فلم تسلک مسلک
شتران سواری ۱۲
المراد بل نجبت لها فریصة ٭ ولم یزل نقع النزاع فیما بینهم ثائرا ٭ وکان
غبار ۱۲ — گذشت شانه ۱۲
فکرهم فی هذا المقام حائرا ٭ فسئلت المحاکمة عن الامام قدوة الاطباء المحققین
المحقق الالمعی ٭ وزبدة الحکماء المدققین المدقق الفاضل اللوذعی ٭ والحبر النحریر
المختص بآلاء الله القوی ٭ واستاذی العلامة المعروف فی الآفاق بالحکیم
محمد بن المدعو بعبد العزیز اللکنوی صانه الله عن شرور المفتری والغوی ٭
وجعل فیضه مفیدا لسلیم الطبع والذکی + فحقق ما کان حقیقا للاجابة عند الانام ٭
وثبت بالقبول ویرتضیه الفهام + ولا ینظر فیه من اتصفت بالانصاف طبیعته
الا برغبته ٭ ولا یذکر ذلک المحقق الا بدعاء ذا برکته ٭ فانه ما سعی فی هذا الباب
الا افادة للطالبین ٭ ولم ینتخب من بحار التحقیق الا درر اللراغبین ٭ ولکنه
لم یلتفت الی حفظه وایداعه فی بطون الاوراق ٭ کما یودع الجمان حفظا من الاضط
مروارید ۱۲
فی الاطباق ٭ ولانه لیس من منتهی کمالاته ٭ بل هو قول مرتجل من مقالاته ٭ فلما
وجده نذرا فی نظره ٭ ونبذه وراء ظهره ٭ ولیاخذه المستفید استفادة ٭ وینشره
بین الانام افادة ٭ فاقبل الی تلک الدرر البهیة اخوه المحقق الحکیم

مصحح عبد الوحيد بسط الله ظلاله على رؤس قاطبة المستفيد ورفع رتبه ووشى الله اوراق
لتقرّ بمعانيها اعيان الدهور والآفاق ٭ فيا ايها الذين تريدون متاع الفضل
والكمال ٭ ان هو الا غنم بارد فخذوه بقوة واقبلوا اليه باحسن الاقبال ٭ وعليكم
باِمعان النظر في هذه الصحيفة ٭ لتكونوا من المطلعين على نكتة لطيفة ٭ ولا تتهاونوا فيه
فتكونوا من المتأسفين ٭ ولا تتساهلوا فوجد بتوكم اذ ذاك من المتلهفين ٭ ولا تحتقروا هذا
الكتاب الارجل مصاب (ديوانه) ٭ ولا يستعظمه الا من تفضل بالعلوم والالباب ٭ وهم
لتعلمون ان من الّفَ او صنّفَ كتابا فهو حقيق بان يجرح ٭ ولا يرضى له
العاقل العادل بان يُفضح او يُقدح ٭ فانه ليس له غرض الا اشاعة العلوم
الى الجهات ٭ ولا يقصد نفعا لنفسه الا ابقاء الفضل مع كرور الآفات ٭ فاذكروا
ذا الكمال المحققين المذكورين دعاء ٭ وبارك الله لكم فيما تريدون من الخيرات صباحا
ومساء ٭ سوّده العبد الضعيف الراجي الى رحمة ربه المجيد محمد ن المدعو بالسعيد
بن الحافظ السيد مهر علي المستوطن بالعظيم آباد صانها الله اهلها من خطوب الفساد

هذا ما ترشح من قلم الفاضل اللوذعي البارع الالمعي المولوي الحافظ محمد شعيب
سلمه الله وابقاه

الحمد لله الذي خلق الانسان بريا عن الباس ٭ والبسه احسن اللباس ٭ وحلاه

بحلية الاحساس ۰ والصلوة والسلام على من ارسل رحمة للناس ۰ وعلى آله واصحابه
الذين هم شفعاء يوم الباس ۰ ما دام بالاقلام تلون القرطاس ۰ وبعد فيقول العبد
الذي لا بضاعة له الا النعاس محمد بن المدعو بشعيب عاذه الله من شر الوسواس
الخناس ۰ ان احق العلوم واولها بالتفضيل علم التشريح النبراس ۰ للبيت الذي
وضعه الخالق بالتكريم في كلامه القسطاس ۰ ومن ثمه ترى الفضلاء والظرفاء
اكبوا عليه في كل آن ۰ ووصف بالعناية جا بلد بعض الفرسان ۰ وبين البداية وفصول
حق التبيان ۰ وقد وقع لشغب في حس مخ الدماغ قبيل هذا الاوان ۰ وشاع
طار الغرثة بالقتيا من كل بلد سحيق ۰ وطم سجح بنبا يقتين من كل فج عميق ۰
فتوجه الى تنقيح المرام ۰ وتوضيح ما زلت فيه اقدام العظام ۰ ومن له ذهن صائب
وغريزة وقادة كالكوكب الثاقب ۰ سباق الفرسان في ميدان الكمال ۰ نقاد
ذوي المجد والاجلال ۰ وحيد الايام محسود العظام ۰ محمود الكرام الحكيم
محمد عبد الوحيد دام عليه فضل المجيد ۰ فألف رسالة غريبة ۰ ودرة يتيمة ۰
فطوبى لمطالعيها ۰ وبشرى لناظريها ۰ وكيف لا وقد محض فيها عن زبد الحق
الصريح ۰ ومحض النصح النصيح ۰ وشيد في خبايا الزوايا خيول كلامه المليح ۰
واجاب فيها ايضاً عما اورد بعض الاطباء الاجلة ۰ على كلام اخيه واستاذه

مرکز الطلبة والاعانة ؏ العزیز الوجود ؏ منبع الفیض والجود ؏ ذوی الاخلاق الحسنة ؏ المشکور بالالسنة ؏ مولانا واستاذنا الحکیم محمد عبد العزیز ؏ دام الیمن لاقطار التجهیز ؏ وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی مورث العلمین ؏ وعلی آلہ واصحابہ ما دام یقرا المثل ہذا فلیعمل العاملون

تاریخ طبع از نتائج شاعر بے بدل ضرب المثل سخنور ازلی منشی اشرف علی صاحب اشرف لکھنوی

ہیں طبیب بے بدل عبد الوحید
فیض سے اونکے ہر اک ہی بہرہ مند

کیا رسالہ یہ لکھا ہی لاجواب
ایک کوزے ہیں کیا دریا کو بند

اشرف اوسکے طبع کی تاریخ لکھ
یہ وحید العصر نسخہ دلپسند

۱۲۹۹ ھ

خاتمۃ الطبع

خدای کارساز را سپاس ہزار سپاس کہ مقاصد عباد را بغایات می رساند و نقش امید مساعی بکرسی ظہور می نشاند بشر ضعیف را چہ یارا کہ متکفل امری تواند شد ہمہ از تخلیق و توفیق حضرت اوست و درا ری نادرۂ نکات و جواہر بے بہای حکمت کہ از معادن طبائع تیز و رشحہ فیضان صناعت او

حسن انجام این نسخهٔ اکسیر خاصیت و ذخیرهٔ کثیر المنفعت مسمیٰ بغایة الاحسان

فی حسن منح الانسان از افادت محسود الاماثل جامع الفضائل جناب

مستغنی عن الالقاب حکیم عبد الوحید صاحب ابن حضرت جالینوس

زمانی طبیب لاثانی فخر الفضلا امام الحکما عدیم النظیر والعدیل جناب حکیم محمد اسمعیل

صاحب لکھنوی عم فیضها الجزیل که معانیش باحساس حرارت

نورانیه مغز دانشمندی برافروخت و دقتش فهمیدن را سبق حیرت

آموخت بحسن مساعی کارپردازان این مطبع که به انوار محمدی اشتهار

یافته و سیماء حالش محض بجلوه افضال غیبی برتافته بفرمایش جناب مصنف

و کمال عرقریزے ذو المجد و الفضائل عالم عامل نکته شناس گوهرین قیاس

حکیم مولوی ابو السعود محمد محمود که محشی و مصحح رساله هذا اند در شهر شعبان

المعظم سنه یکهزار و دوصد و نود و نه هجری نبوی علیه السلام چون جان

در قالب طبع موزون آمد و چون بشارت بدلها پسندیده نمود و بمشاطهٔ

جمال محبوب بنظر اهل بصیرت جا گرفت خدایش مقبول گرداناد و فقط

راقم الحروف بندهٔ امیدوار رحمت خالق اکبر محمد تیغ بهادر مهتمم مطبع انوار محمدی لکهنو

تمت

۸۴۸۵۰